

نفاذ امر کیفری در امر حقوقی

مهدی ابراهیم زاده

پژوهشگر برگزیده کشور و دارنده تندیس پژوهشگر برتر سال ۱۳۹۸

چکیده

مقاله حاضر برگرفته از تحقیقات پراکنده و نظرات علمای حقوق در خصوص نفوذ امر کیفری در امر حقوقی می-باشد که در محاکم قضایی جنجالی بپا کرده است لذا محقق در نظر دارد که ببیند چه رابطه ای بین یک دعوی کیفر با یک دعوی حقوقی میتواند داشته باشد و نحوه اثرگذاری حکم کیفری قطعی بردعاوی حقوقی چگونه است. براین اساس ابتدا تعریفی از نفاذ و تفسیری از ماده ۱۸ق.آ.د.ک و نظر منطقیون در خصوص نسبت های چهارگانه منطق و تأثیر آن در علم حقوق را مورد بررسی قرار داده است.

کلیدواژگان: نفاذ، عموم خصوص من وجه، تساوی، مطلق، تباین

پاره‌ای از مقررات جزایی از جمله، معاملات ربوی، انتقال مال غیر، خیانت در امانت، ترک انفاق، جعل و سوءاستفاده از سفید امضاء و عناوین دیگر مقررات جزایی، علاوه بر وصف کیفری، متضمن وضعیتی حقوقی است که صحت یا بطلان آن مبنای صدور حکم تبرئه یا محکومیت متهم قرار می‌گیرد. مسأله‌ی مورد بحث در این نوشتار بررسی و توضیح این موضوع است که هرگاه صحت یا بطلان یکی از معاملات، مبنای صدور حکم کیفری قرار گرفته باشد، آیا دادگاه حقوقی در مورد همان موضوع لزومی به تبعیت از حکم کیفری دارد یا نه؟ تبیین موضوع در این خصوص مستلزم تجزیه و تحلیل رأی دادگاه در زمینه کیفری و حقوقی و بیان دیدگاه حقوق دانان و تأیید و یا رد لزوم تبعیت از حکم کیفری در دعاوی حقوقی است! لذا نفاذ امر کیفری در امر حقوقی را می‌توان به لازم‌الاتباع بودن آرای اصداری از سوی محاکم کیفری برای محاکم حقوقی معنا نمود. به عبارت دیگر آراء صادره از سوی محاکم کیفری، چنان‌چه موضوع دعوی مطروحه در دادگاه حقوقی را پوشش داده باشند، برای دادگاه حقوقی حجت دارند. مبنای اصلی نفاذ امر کیفری در امر حقوقی را باید در نحوه‌ی کسب دلیل در امر کیفری و فرآیند کشف جرم به کار رفته در این امور دانست. هدف از به کارگیری ادله، در امور کیفری، به دست آوردن قناعت وجدان و جزم و یقین است و قناعت وجدان نیز در امور کیفری، زمانی حاصل می‌شود که قاضی به یقین و جزم رسیده باشد؛ زیرا صدور رأی همراه با شک و تردید، ارزش قضایی ندارد. در دادرسی‌های کیفری، هر شک، اعم از ضعیف و قوی، باید به نفع متهم تفسیر شود و این، از قاعده عقلی براءت ناشی می‌شود. ادله‌ی اثبات دعوی در امور حقوقی، برخلاف امور کیفری، احصاء شده و محدود به مواردی می‌شود که در قانون ذکر شده است. علاوه بر این قاضی در امر حقوقی اقدام به کشف حقیقت و تحصیل دلیل نکرده و بر مبنای ادله اصحاب دعوی به قضاوت می‌پردازد. نفاذ امر کیفری بر امر حقوقی، نه تنها در ایران بلکه در بسیاری از کشورها سالیان دراز مورد بحث و بررسی علمای حقوقی قرار داشته و طرفداران بسیاری دارد. با این که

۱. باب الخانی، محمدرضا، تبعیت از احکام کیفری در دعاوی حقوقی، سال شهریور ۱۳۹۴، ص ۱

عرف و رویه‌ی قضایی ایران این امر را از سالیان پیش مورد پذیرش قرار داده بود، اما تا پیش از قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲، هیچ ماده‌ی قانونی در این زمینه وجود نداشت. بدین ترتیب ماده‌ی ۱۸ از آیین دادرسی کیفری جدید را می‌توان تنها منبع قانونی نفاذ امر کیفری بر امر حقوقی به شمار آورد.^۱ بعلا اهمیت بحث در محافل حقوقی نگارنده پس از تحقیق و مطالعه از نوشتارهای پراکنده‌ی محققین به دنبال این می‌باشد که آرای قطعی دعاوی کیفری کی و به چه صورتی در دعاوی حقوقی جدید طرح شده قابل نفوذ می‌باشد و قضات دادگاه‌ها در چه مواقعی می‌توانند از آرای قطعی کیفری در دعاوی حقوقی استناد کنند. لذا پژوهش حاضر ابتدا تعریفی از نفاذ و تفسیر ماده‌ی ۱۸ ق.آ.د.ک از منظر علمای حقوق بررسی و جهت روشن شدن مطلب استدلال منطقیون را از نظر عموم خصوص من وجه، تساوی، مطلق، تباین مورد بررسی قرار می‌دهد.

بخش اول: تعریف لغوی نفاذ

نفاذ یعنی (به فتح نون) فرو رفتن، جاری بودن حکم،^۲ بسیار نافذ یا نفوذکننده، در گذرنده.^۳ نفوذ (مدنی، فقه) اصلاح خلاصه شده‌ی «نفوذ عقد» است که عبارت است از الحاق امضاء و تأیید عاقد یا مالک یا ولی قانونی آنان به عقدی که قبلاً به طور غیرنافذ واقع شده است. نفوذ عقد گاهی به معنی «وقوع عقد به صورت صحیح» استعمال شده است و در واقع به معنی مؤثر واقع شدن عقد است. (جزا) اصطلاح خلاصه شده «اعمال نفوذ» است. توصیه، ممکن است صورت اعمال نفوذ را پیدا کند و ممکن است نکند. از نوع اول در فرمان‌آزادان پیش‌بینی شده است: «دو مدعی که پیش قاضی روند اگر در حمایت کسی روند و جماعتی متغلبان را بدارالقضاء حاضر گردانند تا مدد ایشان دهند مادام که ایشان از دارالقضاء بیرون نروند قضیه و دعوی نشنوند...». و از نوع دوم در نوشته‌ی سعدی آمده است: «یکی از رفیقان شکایت روزگار نامساعد به نزد من آورد که کفاف اندک دارم و عیال بسیار ... و در علم محاسبیت

۱. تقی‌زاده، عادل، نفاذ امور کیفری در امر حقوقی، ۱۳۹۴، ص ۳.

۲. م. سعیدی‌پور، آذین‌فر، فرهنگ فارسی خرد، انتشارات خرد، سال ۱۳۶۰، ص ۹۵۷.

۳. عمید، حسن، فرهنگ عمید، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱، صص ۱۹۱۱ و ۱۸۹۰.

چنان که معلوم است چیزی دانم ... گفتم ... مصلحت آن بینم ملک قناعت را حراست کنی و ترک ریاست گویی ... رفیق این سخن بشنید و به هم بر آمد ... دیدم که متغیر می شود و نصیحت به فرض می شنود به نزدیک صاحب دیوان رفتم به سابقه‌ی معرفتی که در میان ما بود و صورت حالش بیان کردم و اهلیت و استحقاقش بگفتم تا بکاری مختصرش نصب کردند ...»^۱.

بخش دوم: تفسیر ماده ۱۸ ق.آ.د.ک

ماده‌ی ۱۸- هرگاه رأی قطعی کیفری مؤثر در ماهیت امر حقوقی باشد، برای دادگاهی که به امر حقوقی یا ضرر و زیان رسیدگی می کند، لازم‌الاتباع است.

۱. اصولاً فقط «رأی قطعی کیفری» به صورت «حکم دادگاه» در دعوای حقوقی مؤثر است و تصمیمات صادر شده در مراجع قضایی کیفری به صورت «قرار» فاقد چنین اثر الزام-آوری می‌باشند.

- گفتنی است که، مطابق ماده‌ی ۲۹۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹؛ هر حکم دارای «چهار عنصر» می‌باشد که عبارتند از:

۱. در امور ترافعی صادر شده باشد.

۲. از دادگاه صادر شده باشد.

۳. راجع به ماهیت دعوا باشد.

۴. قاطع دعوا باشد.

- مطابق ماده‌ی ۲۹۹ قانون یاد شده: «چنان‌چه رأی دادگاه راجع به ماهیت دعوا و قاطع آن به طور جزئی یا کلی باشد، حکم، و در غیر این صورت، قرار نامیده می‌شود».

۳. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، انتشارات گنج دانش، سال ۱۳۹۲، ص ۷۱۹.

۲. منظور از «رأی قطعی کیفری» رأی است که یا به دلیل تصریح قانون گذار (ماده‌ی ۴۲۷) یا به دلیل طی مراحل تجدیدنظرخواهی (ماده‌ی ۴۴۳) و یا به دلیل اتمام مهلت تجدیدنظرخواهی، قابل اعتراض نمی‌باشد.

۳. مفاد ماده‌ی ۱۸ بیانگر همان امری است که، در اصلاح به «حاکمیت امر مختوم کیفری بر حقوقی» مرسوم است.

حقوقدانان، حاکمیت امر کیفری بر حقوقی را ناشی از امکاناتی می‌دانند که مراجع کیفری برای دستیابی به حقیقت در اختیار دارند و این که مراجع کیفری دفاع از آسایش و امنیت جامعه را بر عهده دارند و تصمیمات آنان ناظر به جان و آزادی شهروندان است و در نتیجه تصمیمات چنین مراجعی نباید از سوی مراجع دیگر مورد تردید قرار گرفته یا نادیده انگاشته شود.

۴. ماده‌ی ۲۲۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ مقرر می‌دارد: «چنانچه مدعی جعلیت سند در دعوی حقوقی، شخص معینی را به جعل سند مورد استناد متهم کند، دادگاه به هر دو ادعا یک جا رسیدگی می‌نماید. در صورتی که دعوی حقوقی در جریان باشد، رأی قطعی کیفری نسبت به اصالت یا جعلیت سند، برای دادگاه متنع خواهد بود. اگر اصالت یا جعلیت سند به موجب رأی قطعی کیفری ثابت شده و سند یاد شده مستند دادگاه در امر حقوقی باشد، رأی کیفری برابر مقررات مربوط به اعاده دادرسی قابل استفاده می‌باشد. هرگاه در ضمن رسیدگی، دادگاه از طرح ادعای جعل مرتبط با دعوی حقوقی در دادگاه دیگری مطلع شود، موضوع به اطلاع رئیس حوزه‌ی قضایی می‌رسد تا با توجه به سبق ارجاع برای رسیدگی توأم اتخاذ تصمیم نماید».

۵. مطابق رأی وحدت رویه شماره‌ی ۱۰ مورخ ۱۳۶۲/۰۳/۲۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور: «صرف نظر از این که ادعای خسارت مدعیان خصوصی اعم است از دیه‌ی شرعی موردنظر قانون گذار و ضرر و زیان ناشی از جرم، چون با فرض دیه بودن آن با قطعیت حکم دادگاه کیفری و فراغت مرجع مزبور در امر جزایی طرح مجدد مطالبه‌ی دیه در دادگاه

کیفری مجوزی ندارد و از طرفی، با مشروع تلقی نشدن حکم جزایی قطعی سابق‌الصدور، محکمه‌ی حقوقی نمی‌تواند آن را ملاک صدور قرار عدم صلاحیت خود قرار دهد. بلکه باید با توجه به مقررات حاکم موجود و منظور داشتن تمام جهات قضیه در ماهیت امر بیان عقیده نماید. از این حیث رأی شعبه‌ی دیوان عالی کشور که در مانحن‌فیه به صلاحیت محاکم حقوقی اظهارنظر نموده، صحیح و موجه تشخیص می‌شود...».

۶. گفتنی است که، احکام قطعی دادگاه‌های حقوقی برای دادگاهی که به امر کیفری رسیدگی می‌کند لازم‌الاتباع نیست. الا، در خصوص «اناطه» که مرجع کیفری از حکم دادگاه حقوقی پس از صدور قرار اناطه ملزم به تبعیت است. شاید به این دلیل که مرجع کیفری برای رسیدگی به امر حقوقی (که به خاطر آن قرار اناطه صادر شده است) صلاحیت ندارد.^۱

۷. این ماده در مقام بیان قاعده «اعتبار امر مختوم کیفری در دعوای مدنی» است، بدین-معنا که با توجه به امکانات بیشتر مراجع کیفری برای کشف حقیقت، یعنی دخالت ضابطين دادگستری در کشف جرم، انجام تحقیقات مقدماتی توسط بازپرس تحت نظارت دادستان و نقش فعال قاضی کیفری در جریان دادرسی، اعمال و وقایع مادی احراز شده در رأی قطعی کیفری معتبر تلقی و تحقق آنها برای قاضی رسیدگی‌کننده به امر حقوقی محرز فرض می-شود.

۸. اصولاً فقط رأی قطعی کیفری به صورت «حکم دادگاه» در دعوای حقوق مؤثر است و تصمیمات صادر شده به صورت «قرار» یا از سوی «مرجع تحقیق» فاقد چنین اثر الزام‌آوری محسوب می‌شوند.

۹. تنها آن بخش از حکم دادگاه که ناظر بر جنبه‌ی کیفری موضوع است در دعوای حقوقی لازم‌الاتباع محسوب می‌شود. اما حکم دادگاه کیفری در دعوای خصوصی به دلیل ماهیت حقوقی آن، نمی‌تواند برای دادگاه حقوقی الزام‌آور باشد.

۱. صبری، نورمحمد، محشای ق.آ.د.ک، انتشارات فردوسی، سال ۱۳۹۴، صص ۶۶-۶۵.

۱۰. تأثیر حکم قطعی کیفری در دعوای حقوقی، محدود به دعوای مطالبه ضرر و زیان ناشی از جرم نبوده، بلکه شامل دعوای حقوق دیگری هم که اعمال تشکیل دهنده آن در حکم کیفری احراز و اثبات گردیده می‌شود، مانند تأثیر حکم دادگاه کیفری دایر بر محکومیت متهم به ارتکاب جعل در پرونده حقوقی به خواسته‌ی ابطال سند مجعول یا ابطال سند تنظیم شده براساس آن در این باره، به عنوان یکی از مصادیق اعتبار امر مختوم کیفری در دعوای مدنی، بخشی از ماده ۲۲۷ ق.آ.د.م مقرر می‌دارد: «... در صورتی که دعوای حقوقی در جریان رسیدگی باشد، رأی قطعی کیفری نسبت به اصالت یا جعلیت سند، برای دادگاه متبع خواهد بود...».

۱۱. مطابق یک اصلی دیرینه و پذیرفته شده در حقوق کیفری و حقوق بین‌الملل، اصولاً احکام دادگاه‌های کیفری واجد اثر سرزمینی بوده و در خارج از قلمرو حاکمیت دولتی که به نام آن صادر شده‌اند، اثر ندارند. استثناء آن نیازمند تصریح قانون‌گذار یا وجود موافقت‌نامه‌های دو یا چند جانبه در زمینه شناسایی اعتبار احکام کیفری بیگانه است. بنابراین، جز در صورت حکم خاص قانونی یا موافقت‌نامه دو یا چند جانبه‌ای که خلاف آن را مقرر نماید، احکام کیفری دادگاه‌های سایر کشورها در ایران فاقد اثر بوده و از این رو در دعوای حقوقی طرح شده در دادگاه‌های ایران لازم‌الاتباع نیستند.

۱۲. حالت عکس قاعده مقرر در متن ماده، یعنی لازم‌الاتباع بودن حکم قطعی دادگاه حقوقی برای دادگاهی که به امر کیفری رسیدگی می‌کند، وجود ندارد، لزوم تبعیت مرجع کیفری از حکم دادگاه حقوقی امری است استثنایی که در فرض صدور قرار اناطه پیش‌بینی شده است که با توجه به عدم صلاحیت مرجع کیفری برای رسیدگی به امر حقوقی توجیه می‌شود.^۱

پس: حاکمیت امر حقوقی بر کیفری وجود ندارد؛ یعنی رأی که از مرجع حقوقی صادر می‌شود. برای مرجع کیفری تکلیفی به تبعیت ایجاد نمی‌کند لیکن حاکمیت امر کیفری بر حقوقی صادق است. به این صورت که هرگاه رأی یا به عبارتی حکم قطعی کیفری که صرفاً ناظر بر جنبه‌ی کیفری است، مؤثر در ماهیت امر حقوقی باشد، برای دادگاهی که به امر حقوقی یا ضرر و زیان رسیدگی می‌کند، لازم‌الاتباع است ولی همان‌طور که گفته شد، هرگاه رأی قطعی حقوقی، مؤثر در، ماهیت امر کیفری باشد، مرجع کیفری تکلیفی به تبعیت از حکم مرجع حقوقی ندارد مگر در یک مورد که آن هم مربوط به حکم صادره از مرجع حقوقی در نتیجه‌ی صدور قرار اناطه از مرجع کیفری است. یعنی وقتی مرجع کیفری قرار اناطه صادر می‌کند تا مرجع حقوقی موضوع مورد اختلاف را تعیین تکلیف کند، حکمی که مرجع حقوقی صادر کرده برای مرجع کیفری، تکلیف تبعیت از آن ایجاد می‌نماید.^۱

بخش سوم: بررسی و تحلیل حقوقی نسبت‌های چهارگانه

اگر دو مفهوم کلی را از نظر مصادیق با یکدیگر مقایسه کنیم، عقلاً یکی از چهار صورت زیر را خواهند داشت.

۱. نسبت تساوی: این نسبت میان دو مفهومی برقرار است که در تمام مصادیق با هم مشترک‌اند، مانند انسان و خندان، چرا که هر انسانی خندان است، و هر خندانی انسان است. برای نزدیک شدن این نسبت به ذهن، دو خط مساوی را در نظر بگیرید که یکی به طور کامل بر دیگری منطبق می‌شود. نسبت تساوی را می‌توان بدین شکل نشان داد: «الف = ب» به لحاظ آنکه علامت «=» چنان که در علم ریاضی به کار می‌رود، علامت تساوی است و «مساوی است» خوانده می‌شود و دو طرف آن، یعنی «الف و ب» علامت‌هایی هستند برای اشاره به دو مفهوم مساوی.

^۱. بخشی‌زاده اهری، امین، مجموعه قوانین دست‌نویس، ق.آ.د.ک مصوب ۱۳۹۲، انتشارات کمک آزمون، سال

مثال ریاضی:

$$= \{\text{الف}\} \{۱، ۲، ۳، ۴، ۵\}$$

$$\Rightarrow \text{ب} = \text{الف}$$

$$= \{\text{ب}\} \{۱، ۲، ۳، ۴، ۵\}$$

یعنی تمامی عضوهای «الف» در «ب» هست و بالعکس. تمامی عضوهای «ب» در مجموعه «الف» است پس این دو مجموعه مساوی هستند از همه لحاظ.

۲. نسبت عموم و خصوص مطلق: این نسبت میان دو مفهوم که یکی بر تمام افراد مفهوم دیگر صدق می کند و مصادیق دیگری غیر آن نیاز دارد برقرار است. مفهوم نخست را «اعم مطلق» و مفهوم دوم را «اخص مطلق» می نامند؛ مانند حیوان و انسان. فلز و نقره؛ چرا که هر چه انسان بر آن صدق کند، حیوان نیز بر آن صدق می کند، اما عکس آن درست نیست؛ زیرا چنین نیست که هر حیوانی انسان هم باشد، رابطه ی نقره و فلز نیز به همین صورت است. برای نزدیک شدن این نسبت به ذهن، آن را به دو خط غیرمساوی تشبیه کنیم، که خط بزرگ بر تمام خط کوچک منطبق شده و مقداری نیز بر آن افزون گشته است. نمودار این نسبت چنین است: «الف < ب» بدین صورت که علامت «<» دلالت می کند بر اینکه ما قبل آن، اعم مطلق از ما بعد آن است؛ و «اعم مطلق است از» خوانده می شود؛ چنان که در علوم ریاضی آن را «بزرگ تر است از» می خوانند. البته می توان این علامت را چرخاند، و بدین شکل قرارش داد: «ب > الف»: که در این صورت «اخص مطلق است از» خوانده می شود- چنان که در علوم ریاضی آن را «کوچک تر است از» می خوانند و دلالت می کند بر آنکه ما قبل آن، اخص مطلق از ما بعد آن است.

مثال ریاضی:

$$= \{\text{الف}\} \{۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱\}$$

$$\Rightarrow \text{ب} > \text{الف}$$

$$= \{\text{ب}\} \{۳ و ۲ و ۱\}$$

یعنی در مجموعه «الف» دو عضو «۴ و ۵» وجود دارد که در مجموعه «ب» نیست لذا مجموعه «ب» می شود زیرمجموعه «الف» یعنی تمام خاصیت مجموعه «ب» در مجموعه «الف» هست ولی دو خاصیت در مجموعه «الف» وجود دارد (۴ و ۵) که در مجموعه «ب» وجود ندارد لذا مجموعه «ب» نمی تواند مجموعه «الف» را هم پوشانی کند یا قدرت نمایی کند فقط به اندازه عضو مشترک توان هم پوشانی دارد.

۳. نسبت عموم و خصوص من وجه: این نسبت میان دو مفهوم که درباره ای

مصادیق با هم جمع شده اما هر کدام مصادیق خاصی نیز دارد، برقرار است؛ مانند پرنده و سیاه، که در کلاغ با هم جمع می شوند؛ چرا که کلاغ هم پرنده است و هم سیاه، اما بر کبوتر فقط پرنده صدق می کند و بر زغال نیز فقط سیاه صدق می کند؛ و در این دو مورد، مفهوم پرنده و سیاه از هم جدا می شوند. اگر دو مفهوم این گونه باشند، هر کدام را اعم من وجه و اخص من وجه گویند. برای تقریب به ذهن، این نسبت را به دو خط متقاطع تشبیه می کنیم که در یک نقطه با هم تلاقی کرده اند و هر کدام دارای نقاط خاص خود می باشند، بدین صورت «×». این نسبت را می توان بدین نحو نشان داد: «الف×ب»؛ یعنی میان «الف و ب» عموم و خصوص من وجه است.

مثال ریاضی:

$$= \{\text{الف} \{۵ و ۴ و ۳ و ۲ و ۱\}\}$$

$$= \{\text{ب} \{۷ و ۶ و ۳ و ۱\}\}$$

در این مثال هر کدام دارای دو عضو مشترک هستند که در آن دو عضو (۳ و ۱) زیرمجموعه مشترک هستند ولی مجموعه «الف» دارای سه عضو ۵ و ۴ و ۲ است که در مجموعه «ب» نیست و همچنین در مجموعه «ب» دو عضو ۷ و ۶ وجود دارد که در مجموعه «الف» نیست. لذا این دو مجموعه فقط در دو عضو ۳ و ۱ همدیگر را هم پوشانی می کنند و دارای خاصیت یکسان هستند ولی در دیگر عضوها خاصیت های متفاوتی دارند و نمی توان این مجموعه را زیرمجموعه همدیگر خواند.

۴. نسبت تباین: هرگاه دو مفهوم هرگز در مصداقی جمع نشوند و فرد مشترکی نداشته باشند، میان آنها نسبت تباین برقرار خواهد بود. تمام مفاهیم متقابلی که در بحث تقابل ذکر شد، و نیز برخی از معانی متخالف، مانند سنگ و حیوان، با یکدیگر تباین دارند. دو مفهوم تباین را می توان به دو خط موازی تشبیه کرده که هر اندازه هم امتداد یابند، به یکدیگر برخورد نمی کنند و در نقطه ای با هم جمع نمی شوند و آن را بدین صورت نشان می دهیم:

«الف // ب»؛ یعنی «الف» مباین «ب» است.^۱

^۱ مظفر، علامه محمدرضا، منطق، جلد اول، انتشارات دارالعلم، چاپ ۲۷، سال ۹۷، صص ۱۰۶-۱۰۵.

نتیجه گیری

بنابر این براساس مفاهیم نسبت های چهار گانه منطق می توانیم بگوییم که در حالت اول که نسبت تساوی میان دو مفهوم بر قرار است لذا اگر شکایتی در دادگاه کیفری مطرح و منتج به حکم قطعی گردد این حکم در دادگاه حقوقی لازم الاتباع است چون هر دو دعوا از نظر ماهیت یکی هستند و هم پوشانی کامل دارند در حالت دوم نسبت عموم و خصوص مطلق است. در این جا دو حالت ممکن است رخ دهد:

۱. دعوی کیفری که منتج به حکم قطعی شده نسبت به دعوی حقوقی جدیدی که تازه مطرح شده بخشی از ماهیت دعوی حقوقی را می پوشاند لذا فقط در همان بخش مساوی قابل نفوذ است و بخش مازاد قابل نفوذ نیست.

۲. اگر دعوی کیفری که منتج به حکم قطعی شده نسبت به دعوی حقوقی جدید که تازه مطرح شد کل ماهیت دعوی حقوقی را بپوشاند لذا در این حالت حکم کیفری قطعی قابل نفوذ در تمام دعوی حقوقی است در حالت سوم نسبت عموم و خصوص من وجه که دو مفهومی در بعضی از مصادیق مشترک هستند اگر دعوی کیفری که منتج به حکم قطعی شده در مصادیق مشترک بوده و دعوی حقوقی جدید که تازه مطرح شده آن هم در خصوص مصادیق مشترک بوده، لذا در این حالت حکم کیفری قابل نفوذ در دعوی حقوقی می باشد ولی اگر دعوی حقوقی جدید که تازه مطرح شد در خصوص مصادیق مشترک نباشد. حکم قطعی کیفری قابل نفوذ در دعوی حقوقی نیست و در نهایت حالت چهارم نسبت تباین که دو مفهوم در هیچ یک از مصادیق مشترک نبودند و دعوی کیفری که منتج به حکم قطعی شده قابل نفوذ در دعوی حقوقی که تازه مطرح شده را ندارد. لذا با توجه به موارد گفته شده می توان گفت که نفوذ امر کیفری در امر حقوقی چه حالت هایی دارد و در کدام حالت قابل نفوذ است.

بنابراین:

۱. نسبت تساوی قابل نفوذ است.

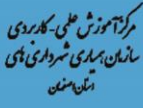
۲. نسبت عموم و خصوص مطلق: (ب > الف): از طرف «الف» قابل نفوذ کامل و از طرف «ب» فقط بخش مشترک قابل نفوذ است.

۳. نسبت عموم و خصوص من وجه فقط در بخش مشترک قابل نفوذ هستند.

۴. نسبت تباین قابل نفوذ نیست.

منابع و مأخذ

- باب الخانی، محمدرضا، تبعیت از احکام کیفری در دعاوی حقوقی، سال ۱۳۹۴.
- نقی زاده، عادل، نفاذ امر کیفری در امر حقوقی، سال ۱۳۹۴.
- م سعیدی پور، آذین فر، فرهنگ فارسی خرد، انتشارات خرد، ۱۳۶۰.
- عمید، حسن، فرهنگ عمید، انتشارات امیر کبیر، سال ۱۳۷۱.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، انتشارات گنج دانش، سال ۱۳۹۲.
- صبری، نورمحمد، محشای ق.آ.د.ک، انتشارات فردوسی، سال ۱۳۹۴.
- خالقی، علی، نکته‌ها در ق.آ.د.ک، انتشارات مدرسه مطالعات و پژوهش‌های حقوقی شهر دانش، سال ۱۳۹۳.
- بخشی زاده اهری، امین، مجموعه قوانین دست‌نویس، ق.آ.د.ک، مصوب ۱۳۹۲، انتشارات کمک آزمون، سال ۱۳۹۷.
- مظفر، علامه محمدرضا، منطق، جلد اول، چاپ ۲۷، انتشارات دارالعلم، سال ۱۳۹۷.




بنیاد علمی قانون یار برگزار می کند

با همکاری و حمایت معنوی
مرکز آموزش علمی-کاربردی سازمان همیاری شهرداری های استان اصفهان



همایش ملی

علمی-پژوهشی فقه و حقوق اسلامی



دکتر بهنام اسدی

مسئول برگزاری

محور های همایش:

پذیرش مقاله در تمامی زمینه های علوم تربیتی و روان شناسی (تمامی گرایش ها)، برنامه ریزی درسی علوم مشاوره، فلسفه تعلیم و تربیت، آموزش و پرورش، آموزش الکترونیک، برنامه ریزی آموزش عالی علوم اجتماعی، فرهنگ، هنر (تمام گرایش ها)، ارتباطات اسلامی و سایر موضوعات مرتبط با علوم انسانی

۱۵ بهمن ماه ۱۳۹۸

اصفهان

سالن اجلاس دانشگاه

پایگاه های نمایه کننده مقالات همایش












جهت چاپ مقالات خود در دیگر همایش های قانون یار

کافیست فایل word مقاله خود را به همراه

شماره تماس به آدرس ایمیل زیر ارسال نمایید

phdsara@yahoo.com

ارسال مقاله در واتس آپ یا تلگرام به شماره

09100636002

همایش های علمی و پژوهشی، هر ساله در دو نوبت برگزار می شود



دبیرخانه همایش: تهران، میدان انقلاب، خ مثنوی جاوید، کوچه مینا، پلاک ۲۹، طبقه سوم

واحد مشاوره ۰۲۱۶۶۹۷۹۵۱۹ - ۰۲۱۶۶۹۷۹۵۲۶ واحد صدور مدرک ۰۲۱۴۴۴۴۱۷۶۴

www.olomensani.IR